



گفت‌وگو با دکتر عبدالعظیم کریمی، صاحب‌نظر تعلیم و تربیت

بگذارید بچه‌ها خودشان انتخاب کنند

بخش دوم و پایانی

بهروز رضایی
فریده نورمحمدی

ما با این پرسش به سراغ آقای کریمی رفتیم که برای تحقق چنین فضای مناسبی، که مورد نظر ایشان است، کتاب‌های آموزشی از چه ویژگی‌هایی باید برخوردار باشند. بخش نخست این گفت‌وگو در جوانه شماره ۴۵ منتشر شد که بیشتر با هدف رسیدن به پاسخ همین پرسش بود. اکنون، بخش دوم را که در آن بحث از تربیت توسعه بیشتری یافته است، به شما تقدیم می‌کنیم.

اگر چه سخنان آقای کریمی، معطوف به دورانی است که آموزش رسمی وجود نداشت و معلمان ما با کتاب‌های درسی واحد و مبتنی بر برنامه درسی و طرح درس از پیش تعیین شده به کلاس‌ها یا نمی‌گذاشتند، و شاید پذیرش این سخنان سخت باشد، اما دست‌کم می‌تواند ما را برای دقایقی به تأمل وادارد.

جوانه صحبت‌هایی که شما درباره مطالعه و انتخاب تصادفی فرمودید، شاید در مسائل فردی روا باشد، اما آیا در مورد یک سیستم و نظام هم می‌شود این‌طور صحبت کرد؟

کریمی: در سیستم، ما فقط باید در حد متنوع کردن محرک‌ها

اشاره

عبدالعظیم کریمی، نویسنده‌ای توانا با قلمی شیوا و روان است و تألیف ده‌ها عنوان کتاب در عرصه تعلیم و تربیت را در کارنامه خود دارد.

از نگاه او کشف اساساً در فضایی رخ می‌دهد که دغدغه‌های برای یادگیری وجود ندارد، به همین دلیل وی موافقتی با آموزش هدفمند ندارد. به زعم او تعلیم و تربیت برنامه‌ریزی شده، و به تعبیر خودش مکانیکی، موجب می‌شود کودک حداکثر آن چیزی بشود که ما می‌خواهیم نه آنچه که می‌تواند بشود، وی در تعلیم و تربیت، اصالت را به خلاقیت، انگیزه‌های درونی، بازی‌ها و رفتارهای آزادانه می‌دهد و بر تربیت طبیعی انگشت می‌گذارد.

کریمی، گذشته از نگاه ویژه‌ای که به تعلیم و تربیت دارد، مدیر مرکز مطالعات و آزمون‌های تیمز و پرلز نیز هست، بنا به گفته او در این آزمون‌ها به طور میانگین، ما آهنگ رو به رشدی را داشته‌ایم و به خصوص پیشرفت ما در پرلز، چشمگیر و معنادار بوده و در سطح منطقه، به لحاظ روند پیشرفت، کشور اول هستیم.

تلاش کنیم؛ نه اینکه انگیزه درونی بچه‌ها را سرکوب کنیم پس بهتر است کاری برایشان انجام ندهیم.

می‌دانید نظر شخصی من این است که تعلیم و تربیت نود و نه درصد سلبی است؛ شعار محوری دین اسلام «لا اله الا...» است. یعنی ایمان با سلب آغاز می‌شود. خداوند بچه انسان را سلبی‌ترین موجود خلقت قرار داده است. هیچ موجود زنده‌ای ضعیف‌تر از نوزاد آدمی به دنیا نمی‌آید؛ هر چه رده تکامل موجودی پست‌تر است، نوزاد او کامل‌تر به دنیا می‌آید.

کامل‌ترین نوزاد، کرم خاکی تازه به دنیا آمده است و انسان، اشرف مخلوقات، ضعیف‌ترین نوزاد. او در سلبی‌ترین شکل قرار دارد و ما برعکس عمل می‌کنیم. پیازه می‌گوید هر گاه چیزی را به کودک آموزش دهیم، مانع شده‌ایم تا او خود شخصا کشف کند؛ و ما این کار را می‌کنیم. مدرسه کارش مانع‌سازی است؛ آموزش و پرورش کارش مانع‌سازی است.

اگر قرار بود حرف زدن را به کودک آموزش دهیم، او برای همیشه لال می‌ماند. بچه تا دو سالگی، خودش حرف زدن را یاد می‌گیرد؛ ولی ما بیست سال می‌کوشیم تا زبان دوم را به او آموزش دهیم و به سادگی یاد نمی‌گیرد؛ چون ما می‌خواهیم حرف زدن رسمی و با جهت‌دهی و هدف‌گذاری یادش دهیم.

چرا؟ در فضای رسمی، ما معمولاً تا چهل دانش آموز را در کلاس درس جا می‌دهیم. این جا می‌خواهیم عملی صحبت کنیم. ما چه نظام درسی با چه برنامه‌ای را باید تعریف کنیم تا بشود همه این بچه‌ها را آموزش داد؟ کریمی؛ ما وارد آن بحث نمی‌توانیم بشویم. لوکوموتیوی را روی ریل قرار داده‌ایم که دارد با واگن‌های قطار به یک سمت می‌رود؛ حالا اگر بخواهیم واگن‌ها را جدا کنیم و بگوییم ما می‌خواهیم در جهت خلاف آن برویم؛ این جا لوکوموتیو نمی‌گذارد.

چرا؟ خوب در همه دنیا، داستان، داستان همین لوکوموتیو است؛ اگر جای تغییر ندارد، پس همه اجباراً در یک مسیر از قبل تعیین شده هستیم.

کریمی؛ سطح نمره کشوری مثل نروژ در آزمون‌های تیمز همواره زیر میانگین است. کشور دیگری که هم‌جوار آن است نخستین رتبه‌های پرلز را در اختیار دارد. معنی این حرف آن است که منابع حرف اول را نمی‌زند. اگر حرف اول را می‌زند، نروژ که بالاترین شاخص رشد توسعه انسانی را دارد، نمی‌بایست زیر میانگین باشد. به عکس رتبه کشوری مانند قزاقستان یک مرتبه می‌رود بالاتر از یک کشور پیشرفته.

من با نماینده نروژ صحبت کردم. گفت ما اصلاً دنبال این رقابت نیستیم. بعضی از کشورها دنبال رقابت‌اند. پنج کشور اول تیمز و حتی پرلز همواره پنج کشور شرق دورند؛ ژاپن، کره، سنگاپور و... این‌ها همیشه اول‌اند؛ چرا نژاد زرد پنج کشور خاور دور همواره اول می‌شود و چرا کشورهای اروپایی اواسط جدول‌اند؟ این‌ها برمی‌گردد به این موضوع که ما به چی اهمیت می‌دهیم؛ به رقابت‌های خطی یا توسعه‌های عرضی؟ آموزش و پرورش دنبال چی هست؟ دنبال رشد خط کمی - رقابتی است یا رشد عرضی - عمقی و جانبی؟ این‌ها ملاک‌هایش فرق می‌کند. ما در حدیث

داریم که تمامیت خرد در خویشتن‌داری است. این ارزش در آموزش و پرورش ما کجا مورد سنجش قرار می‌گیرد؟ دانش‌آموزی بالاترین است که معدل بالایی داشته باشد. آن‌ها هدف طولی دارند، هدف کیفی هم دارند؛ برخلاف ما که هدف طولی‌اش هم کمی است. می‌خواهم بگویم که شاید آن دانش‌آموز نروژی رده پایین‌تر از میانگین، بعضی جاها از آن دانش‌آموز ژاپنی یا سنگاپوری خطی - رقابتی بهتر باشد.

خوب است بدانید که تیمز و پرلز مسابقه نیستند. مطالعه‌اند. آزمون پیشرفت تحصیلی نیستند، بلکه ارزشیابی‌اند. البته یک معیار مطلق جهانی برای سنجش تحصیلی نیست، بلکه ملاکی در چارچوب خودش تعریف کرده است. ممکن است ما بگوییم ما دانش‌آموز را یک جور دیگر تعریف می‌کنیم. خوب من این‌جا به عنوان مدیر ملی تیمز و پرلز عرض می‌کنم که تیمز و پرلز یک بهانه و زمینه‌ای است و یک روشی کورسویی که ما بدانیم، کجا هستیم.

چرا؟ من باز برمی‌گردم به منابع آموزشی مناسب. در همان کشورهای اروپایی هم کتاب‌های درسی و آموزشی تولید می‌شود؛ آن‌ها هم ساعت‌هایی را در مدرسه می‌گذرانند؛ گرچه برنامه‌های آموزشی‌شان قدری با ما متفاوت باشد. شما به خانم میرزاخانی اشاره کردید که تا کلاس یازدهم هیچ علاقه‌ای به ریاضی نداشت. او یک دفعه با مسئله‌ای مواجه شد و طرز حل آن مسئله توسط فلان فرد در نظرش شگفت‌انگیز جلوه کرد و این انگیزه‌ای شد که برود سراغ ریاضیات و تا گرفتن

مدال فیلدز (یا نوبل ریاضی) پیش برود. خوب طبعاً باید منبعی در اختیار این خانم صاحب انگیزه باشد تا او به علاقه‌اش پاسخ دهد. به نظر شما این کتاب ریاضی چه جوری تدوین شده بوده که هم به نیازهای او جواب داده و هم به تعبیر شما مانع پیشرفت او نشده است؟

کریمی؛ دیگری هم بودند در همان کلاسی که خانم میرزاخانی درس می‌خواند، اما به این درجه نرسیدند. حالا چهل نفر دیگر هم در کلاس بوده‌اند و هیچ اتفاقی نیفتاده است. ما نمی‌دانیم او چه زمینه ارثی، یا دقیقاً یا چه تعاملی با اطرافیان داشته که این انگیزه در او بیدار شده است. حالا اگر کسی بگوید من هم می‌خواهم همان الگوی معلم خانم میرزاخانی را در کلاس رعایت کنم، ممکن است برایش جواب ندهد، چون فقط در آن زمان و در آن فرد مؤثر بوده است. برای همین است که من می‌گویم در آموزش - به معنای آموزش خلاقیت - ما برنامه‌ریزی به معنای مکانیکی آن نداریم. البته اگر شما بخواهید آموزش راهنمایی و رانندگی بروید و آموزش مسائل عبور از خیابان، بله این‌ها خیلی خوب است؛ ولی اگر مقصودتان از آموزش و پرورش، توسعه ذهن و خلاقیت و تفکر و این‌ها باشد، با این برنامه‌ریزی‌های دستوری

اگر قرار بود حرف زدن را به کودک آموزش دهیم، او برای همیشه لال می‌ماند. بچه تا دو سالگی، خودش حرف زدن را یاد می‌گیرد؛ ولی ما بیست سال می‌کوشیم تا زبان دوم را به او آموزش دهیم و به سادگی یاد نمی‌گیرد؛ چون ما می‌خواهیم حرف زدن رسمی و با جهت‌دهی و هدف‌گذاری یادش دهیم

جواب نمی‌دهد.

من قبلاً گفته‌ام که ما باید برگردیم به فرهنگ شفاهی، در دوره‌ای که آموزش رسمی نبود، معلم نه کتاب درسی داشت و نه برنامه‌ریزی درسی و نه طرح درسی؛ ولی تمام این‌ها را خودش در لحظات آنی خلق می‌کرد. این برنامه است؛ برنامه‌های سیال، پویا و فی‌البداهه. برنامه‌های دستوری ما، معلمان را هم دستوری

بار می‌آورد و از هر گونه ابتکار و فعالیت خودجوش که مؤثر است، باز می‌دارد. آن زمان معلم خودش کتاب درسی و خودش طراح درس بود. بعد یک دوره‌ای آمدند و گفتند ما باید کلیات این‌ها را به معلم بگوییم. بعد گفتند که کلیات کارساز نیست، بلکه فهرستش را هم به معلم بگوییم. بعد گفتند نه، باید کتاب درسی تألیف کنیم. بعد گفتند این معلم وقتی می‌رود سر کلاس چه جوری درس بدهد. هر قدر این برنامه‌ها بیشتر از پیش تعیین شد، معلم هم بیشتر از خلاقیت خالی شد. اگر بعضی می‌گویند معلمی که شش کلاس ابتدایی سواد داشت، بیشتر از معلمان فوق‌لیسانس امروزی تأثیر می‌گذاشت، به این دلیل است که او با این پیش‌زمینه‌های ذهنی و دستوری وارد کلاس نمی‌شد.

می‌خواهم بگویم که من به برنامه‌ریزی تکوینی اعتقاد دارم، نه برنامه‌ریزی تعلیمی؛ تکوینی به تعبیر پیاژه. وقتی از پیاژه توصیه‌ای تربیتی خواستند، گفت من هیچ توصیه‌ای ندارم؛ برای اینکه توصیه‌های تربیتی در تعامل بین دو قطب سیال مربی و دانش‌آموز در لحظات آنی خلق می‌شود؛ یعنی اگر پیاژه هم باشم نمی‌توانم به کسی برنامه بدهم. معلم در لحظات آنی خلق می‌کند، در حالی

که ما وضع می‌کنیم. «هدف‌ها نباید وضع شوند، بلکه باید کشف شوند.» ولی ما هدف‌ها را از قبل تعیین می‌کنیم؛ هدف‌های کلی و بعد هدف‌های جزئی و بعد هدف‌های رفتاری؛ همان هدف‌های رفتاری که خود رفتارگراها در دهه ۶۰ میلادی، در قرن بیستم، از تونلش عبور کردند و بعد گفتند غلط کردیم. حالا ما دوباره از همان تونل می‌رویم. آن‌ها گفتند عجب اشتباهی کردیم؛ شاخص چیه؟ هدف رفتاری چیه؟ این‌ها مال دهه ۶۰ است که

آموزش و پرورش تحت تأثیر پوزیتیویست‌ها بود؛ الان نهضت ساختن‌گرایی است. شما حق ندارید دانش را برای بچه بنا کنید. نظریه جدید می‌گوید دانش در فرایند تعامل سیال دانش‌آموز و معلم و از طرف دانش‌آموز بنا می‌شود نه از جانب معلم.

چوایا طبعاً دانش در تعامل و ارتباط دانش‌آموز با طبیعت یا با کتاب هم بنا می‌شود. کریمی: بله، با هر چیزی می‌تواند.

چوایا خب باز هم می‌توان این سؤال را پیش کشید که در حوزه کتاب‌های آموزشی، چگونه می‌توان فضا را برای این تعامل، بیشتر فراهم کرد؟

کریمی: همین که امکانات توزیع و فراهم‌سازی زمینه انتخاب زیاد شده خوب است. منتهی ببینید، تا دانش‌آموزی انتخابی کرد می‌گوییم حالا موقع دست‌کاری است. می‌خواهیم این بچه را هل بدهیم و تشویق بکنیم؛ ولی همین مداخله‌های بیرونی مانع می‌شود که بچه روند طبیعی خود را طی کند. این حرف‌ها، ممکن است از نظر شما جنبه ذوقی و رمانتیک و ایده‌های غیرقابل برنامه‌ریزی کلان تعمیم یافته داشته باشد، ولی حقیقت دارد و ما به صورت تجربی می‌توانیم ببینیم.

یکی از مشکلات همه ما این است که فکر کنیم تربیت را فهمیده‌ایم و خودمان آدم‌های تربیت‌شده‌ای هستیم و آرزو می‌کنیم که بچه‌هایمان مثل ما بشوند. البته من خودم می‌گویم خدا نکند بچه‌ام مثل خودم شود. مبدا روزی چنین استبدادی بر من حاکم شود که فکر کنم خودم تربیت شده‌ام و بچه‌ام هم باید مثل خودم باشد. شهید مطهری در کتاب تعلیم و تربیت در اسلام می‌فرماید: فرق است میان صنعت و تربیت. می‌گوید صنعت عبارت است از اینکه شما یک شیء منفعلی را در اختیار دارید که متناسب با چارچوب ذهنی خودتان حالا تراش و خراش دهید تا متناسب با ذهن خودتان بارش بیاورید. شهید مطهری می‌گوید در صنعت ساختن است در تربیت تغییر. این خیلی حرف بزرگی است؛ یعنی به نظر من نوترین حرف و چالش برانگیزترین حرف در تعلیم و تربیت است. ما نیازمند احیاء مجدد و دوباره‌خوانی این سخن شهید مطهری در چهل یا پنجاه سال پیش هستیم.

تربیت یعنی تغییر؛ شما حق ندارید بچه را تغییر دهید، مگر اینکه طبیعتش تغییر پیدا کند. پیامبر(ص) می‌فرمود: اگر با کودکی سروکار دارید، شما کودک بشوید و کودکانه رفتار کنید. ما حق نداریم بچه را در دنیای خودمان وارد کنیم. باید تابع کودک باشیم و وارد دنیای او شویم.

چوایا ببخشید. آیا تحلیل‌ها و تحقیق‌هایی که درباره نتایج آزمون‌های تیمز و پرلز شده است، در دسترس ناشران ایرانی هم قرار دارد و همین‌طور سؤال‌ها؟

کریمی: ما مجموعه‌هایی از سؤالات قابل انتشار را خودمان چاپ کرده‌ایم؛ یک بخش را هم انتشارات مدرسه چاپ کرده است. البته مرکز ما برای ترجمه و تصحیح و تأیید ترجمه‌ها میلیون‌ها تومان هزینه می‌کند. از این‌رو امتیاز نشر آن منطقی است که متعلق به سرمایه‌گذار باشد. ولی خوب بعضی از ناشرین

باید برگردیم به فرهنگ شفاهی، در دوره‌ای که آموزش رسمی نبود، معلم نه کتاب درسی داشت و نه برنامه‌ریزی درسی و نه طرح درسی؛ ولی تمام این‌ها را خودش در لحظات آنی خلق می‌کرد. این برنامه است؛ برنامه‌های سیال، پویا و فی‌البداهه. برنامه‌های دستوری ما معلمان را هم دستوری بار می‌آورد و از هر گونه ابتکار و فعالیت خودجوش که مؤثر است، باز می‌دارد. آن زمان معلم خودش کتاب درسی و خودش طراح درس بود. بعد یک دوره‌ای آمدند و گفتند ما باید کلیات این‌ها را به معلم بگوییم. بعد گفتند که کلیات کارساز نیست، بلکه فهرستش را هم به معلم بگوییم. بعد گفتند نه، باید کتاب درسی تألیف کنیم. بعد گفتند این معلم وقتی می‌رود سر کلاس چه جوری درس بدهد. هر قدر این برنامه‌ها بیشتر از پیش تعیین شد، معلم هم بیشتر از خلاقیت خالی شد. اگر بعضی می‌گویند معلمی که شش کلاس ابتدایی سواد داشت، بیشتر از معلمان فوق‌لیسانس امروزی تأثیر می‌گذاشت، به این دلیل است که او با این پیش‌زمینه‌های ذهنی و دستوری وارد کلاس نمی‌شد.



به عنوان سخن آخر یادآوری کنم که تیمز و پرلز یک ظرفیت است و یک ابزار و یک بستر؛ نه هدف است و نه ملاک برتری. ما باید از این زمینه و ظرفیت، بهره خودمان را ببریم. تیمز و پرلز به ما نشان می‌دهد که بچه‌های ما چقدر از استانداردهای تعیین شده فاصله دارند. البته ممکن است از نظر ما، یعنی ما ایرانی‌ها، آن استانداردها دقیق نباشد. اما به هر حال، پرلز به خصوص به ما نشان داده است که نرخ مطالعاتی بچه‌های ما، سواد خواندنشان، سواد عاطفی‌شان، سواد اجتماعی‌شان و درک مطلبشان پایین‌تر از بچه‌های دیگر کشورهاست.

من به خاطر شغلم به کشورهای زیادی رفته‌ام. در آن کشورها مطالعه را نه با هدف سودطلبی و نه به عنوان ابزاری نمره‌مدار، بلکه به‌عنوان یک تفریح روانی عاطفی شخصی مطالعه می‌کنند. به محض آنکه در قطار یا اتوبوس می‌نشینند، اولین چیزی که از جیبشان در می‌آورند کتاب است. ما به محض اینکه می‌نشینیم یا تخمه می‌شکنیم یا با موبایلمان بازی می‌کنیم. خوب این برمی‌گردد به سبک زندگی ما و گرایش‌های ارزش‌مدارانه‌مان که به چه چیزی اهمیت می‌دهد. این هم با بخشنامه و سخنرانی درست نمی‌شود. این یک نسل کار می‌خواهد تا به جایی برسیم که کتاب خواندن تفریحمان باشد. کتاب خواندن آن‌ها تفریحشان است و ما اجبارمان؛ حالا اگر برای نمره نباشد، خیلی خوش‌بینانه که بگوییم برای فخر فروشی است، برای اظهار فضل است، برای آنکه بتوانیم پاسخ یک نفر را بدهیم، برای آنکه روی یک نفر را کم کنیم، برای لذت بردن نیست.

بعضی‌ها می‌گویند چرا ما قرآن می‌خوانیم متحول نمی‌شویم؟ چون شما قرآن را نمی‌خوانید برای اینکه قرآن بخوانید. مثلاً من سخنران قرآن می‌خوانم که چهار تا آیه را جایی بگویم. اگر قرآن را فقط برای قرآن بخوانیم آن‌گاه نور است. آگاهی یعنی مشاهده بدون قضاوت؛ ما منفعت‌طلبانه مطالعه می‌کنیم، برای همین است که اثر ندارد. قرآن در همان ابتدای کار می‌گوید این کتاب برای متقین نور و مایه هدایت است؛ یعنی باید با ذهن متقی و باتقوا به سراغ قرآن رفت. تقوا یعنی آزادی ذهن، یعنی پارسایی و نامتعیین کردن ذهن.

شبهه‌سازی خیلی ضعیف و دست‌چندی از سؤالات تیمز و پرلز می‌کنند و آن را منتشر می‌سازند؛ بعضی مراکز هم حتی در مدارس آزمون تیمز اجرا می‌کنند (!) گاهی مدیر یک مدرسه به ما زنگ می‌زند و می‌گوید قرار است هفته آینده مثلاً در مدرسه ما آزمون تیمز برگزار شود. ما می‌گوییم که تیمز هر چهار سال یک‌بار اجرا می‌شود و آن مدیر مدرسه می‌گوید در مدرسه ما هفته‌ای یک بار اجرا می‌شود. چنین ناشران و مراکزی هم هستند که حالا یا از روی نیت خیر یا نیت کاسب‌کارانه (من نمی‌توانم قضاوت کنم) می‌آیند و این کار را انجام می‌دهند.

چوایه ۹۰۱: ظاهراً در دوره اول که ما در مطالعات پرلز شرکت کردیم، نتیجه خیلی خوب نبود. در یکی از تحلیل‌هایی که من می‌خواندم، نوشته بودید چون بچه‌های ما با سؤالات آشنایی پیدا کردند، دوره‌های بعد بهتر جواب دادند.

کریمی: منظور من سؤال‌های آزمون نبود، کتاب‌های درسی بود. در واقع تألیف کتاب‌های بخوانیم و بنویسیم مبتنی بر نتایج این آزمون‌ها بود. یعنی روش آموزش عوض شد و به جای اینکه خطی باشد، تعاملی شد. گفتیم یکی از عواملش ممکن است این باشد که نوشتن بچه‌ها بهتر شده است. چون چیزهایی که بچه‌ها در برگه‌ها می‌نویسند، اصلاً خودش ماجرای است گفتنی و شگفت‌انگیز که نشان می‌دهد در درون بچه‌های ما چه می‌گذرد. مثلاً در پاسخ این سؤال که شیرها برای زنده ماندن در جنگل چه موارد ایمنی را باید رعایت کنند، جواب داده بودند: شیر اگر بخواهد زنده بماند، باید در یخچال نگهداری شود. یا ماجرای درباره درخت شکلات گفتیم و پرسیدیم که کی شکلات‌ها شیرین شدند. جواب دادند ما نباید شکلات بخوریم، دندانمان را کرم می‌خورد.

می‌گوید شما چی می‌خواهید تا من بگویم، نه اینکه من چه خوانده‌ام و چه می‌دانم.

چوایه ۹۰۲: صحبت‌های شما و نوع نگاه شما، فارغ از پیامدی که دارد، حقیقتاً جذاب است. شاید در این گفت‌وگو نشد چنان‌که باید و شاید و بدون پرسش‌هایی که به دنبال پاسخشان بودیم، صحبت کنیم! و ناگزیر شدیم مدام به آن پرسش‌ها برگردیم.

کریمی: من هم نتوانستم در قالب خودم سخن بگویم؛ از آن جهت که می‌گفتم باید علمی پژوهشی سخن بگویم. از طرفی شما هم گاه می‌خواستید با شخص حقیقی من صحبت کنید نه مدیر مطالعات تیمز و پرلز!

یکی از مشکلات همه‌ما این است که فکر کنیم تربیت را فهمیده‌ایم و خودمان آدم‌های تربیت‌شده‌ای هستیم و آرزو می‌کنیم که بچه‌هایمان مثل ما بشوند. البته من خودم می‌گویم خدا نکند بچه‌ام مثل خودم شود. مبادا روزی چنین استبدادی بر من حاکم شود که فکر کنم خودم تربیت شده‌ام و بچه‌ام هم باید مثل خودم باشد